



باز دیدی از: «حافظ، به روایت عباس کیارستمی»

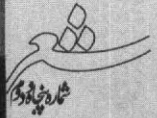
محمد درضا تقی‌دخت

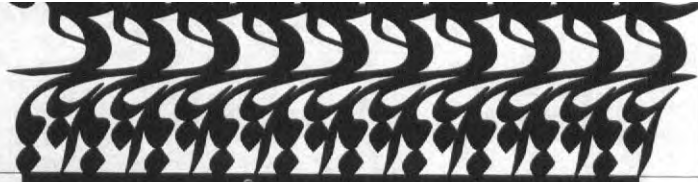
روزگار ماست. قیمت کتاب نیز در چاپ اول ۴۲۰۰ تومان و در چاپ دوم ۴۵۰۰ تومان است و قطع کتاب هم، شبیه حافظ‌های شخصی که از قدیم انتشار آن‌ها متداول بوده و معمولاً «حافظ همراه» خوانده می‌شوند، جیبی است. کتاب، دربر دارندهٔ ۶۴۷ نیم بیت یا مصراع از اشعار حافظ است (با احتساب دو مصراع تکراری: «شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش» که در صفحات ۱۶۳ و ۱۹۰ و «آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است» که در صفحات ۸۸ و ۴۶۲ تکرار شده) که هر یک با چیش پلکانی دو، سه یا چهار سطر، به تنهایی در یک صفحه آمده‌اند؛ یعنی به عبارت دیگر ۶۴۷ مصراع در ۶۴۷ صفحه و باقی صفحات تا حدود هفتصد صفحه، ملحقات معمول کتاب

سخن گفتن در نقد کتابی که در واقع «کتاب» نیست یا بحث پیرامون چیزی که حاشیه‌های پیرامونی آن، بیشتر از متن آن است، کار دشواری است.



«حافظ به روایت عباس کیارستمی»، عنوان کتابی است که اواخر سال گذشته برای نخستین بار منتشر شد و در اوایل سال جدید، با شمارگان مجدد ۳۲۰۰ نسخه به چاپ دوم رسید. ناشر کتاب، انتشارات «فرزان روز» است که نام اصلی آن، «نشر و پژوهش فرزانه روز» است و متعلق است به آقای بهاء‌الدین خرمشاهی که خود از حافظ‌پژوهان مشهور



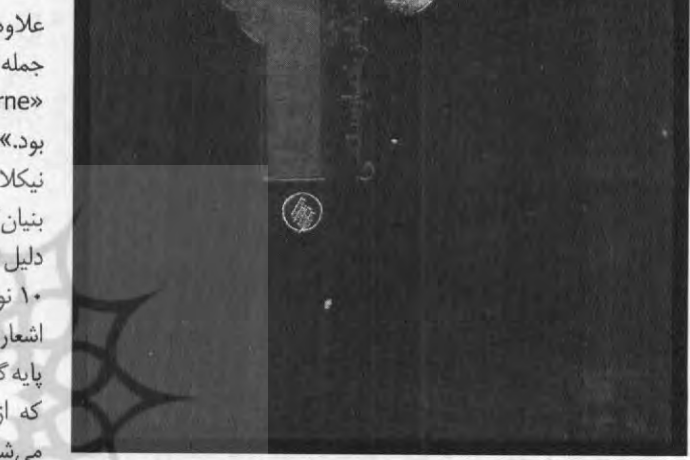


شما خودتان هنرمند عکاس هم هستید و نمایشگاه عکس‌هایتان را دیده‌ام. زاویه دید خیلی مهم است و نورپردازی. شما در هر دو ماهرید. حرف بنده این است که اگر از یک درخت از سه چشم‌انداز و با سه هجوم و سایه روشن نور، عکس بگیریم، حاصل کار سه چیز مختلف است. گویی سه عکس از سه درخت است. یا اگر یک عکس تکثیرشده را به پنج شکل متفاوت قاب بگیریم، پنج تصویر متفاوت القا می‌کند.

حسن کار شما این است که به قیمت برجسته‌سازی ابیات کمتر مشهور، کمتر از اشعار خیلی معروف و ضرب‌المثل‌شده حافظ استفاده کرده‌اید. حاصل کار شما یک تنوع هنری مهم در کار و بار شعر و حافظ‌پژوهی است. مطمئن باشید که وظایف ویراستارانه خود را به قاعده انجام داده‌ام و از بس کار جذاب بود، کل کار را در یک نشست خواندم، ویراستم و پیشنهادهای اصلاحی برایتان در حاشیه بعضی صفحات نوشتم. دست مریزاد.

بهاالدین خرمشاهی

علاوه بر این موارد، یک صفحه نیز بعد از فهرست فصول وجود دارد که جمله‌ای کوتاه از «ژن آرتور رمبو» در آن قید شده است به این شرح: «Il faut etre absolument moderne» با معنی «باید مطلقاً مدرن بود.» برای مزید آگاهی خواننده ارجمند، آرتور رمبو (با نام کامل ژان نیکلا آرتور رمبو) شاعر مدرن فرانسوی (۱۸۹۱-۱۸۵۴) را یکی از بنیان‌گذاران اصلی شعر مدرن می‌شمارند و با اینکه عمر کوتاهش به دلیل ابتلا به سرطان و قطع بای راستش و سپس مرگ زودهنگامش در ۱۰ نوامبر ۱۸۹۱ (۱۹ آبان ۱۲۷۰ ش)، به چهل سال هم نرسید، برخی اشعارش او را نامدار نمود؛ مثل شعر «ویلز» که او را به عنوان یکی از پایه‌گذاران «نمادگرایی» فرانسه معرفی کرد و شعر «فصلی در دوزخ» که از آن به عنوان یکی از نخستین شعرهای آزاد فرانسه نام برده می‌شود؛ چیزی به لحاظ تاریخی شبیه سرنوشت نیما و «افسانه» اش. قاعدتاً جمله نقل شده از شعر آرتور رمبو نیز، باید غلبه نگاه مدرن را بر کتاب نشان دهد و دیدی که راوی در تدارک این کتاب داشته است. این، چکیده کل کاری است که عباس کیارستمی در روایتش از حافظ انجام داده و ما تلاش کردیم برای آنکه خواننده نپندارد چیزی از معرفی کتاب فروگذار شده است، تصویری کامل از کل مجموعه را به دست دهیم. اکنون با این مقدمه و معرفی به سراغ کار انجام‌شده می‌رویم.



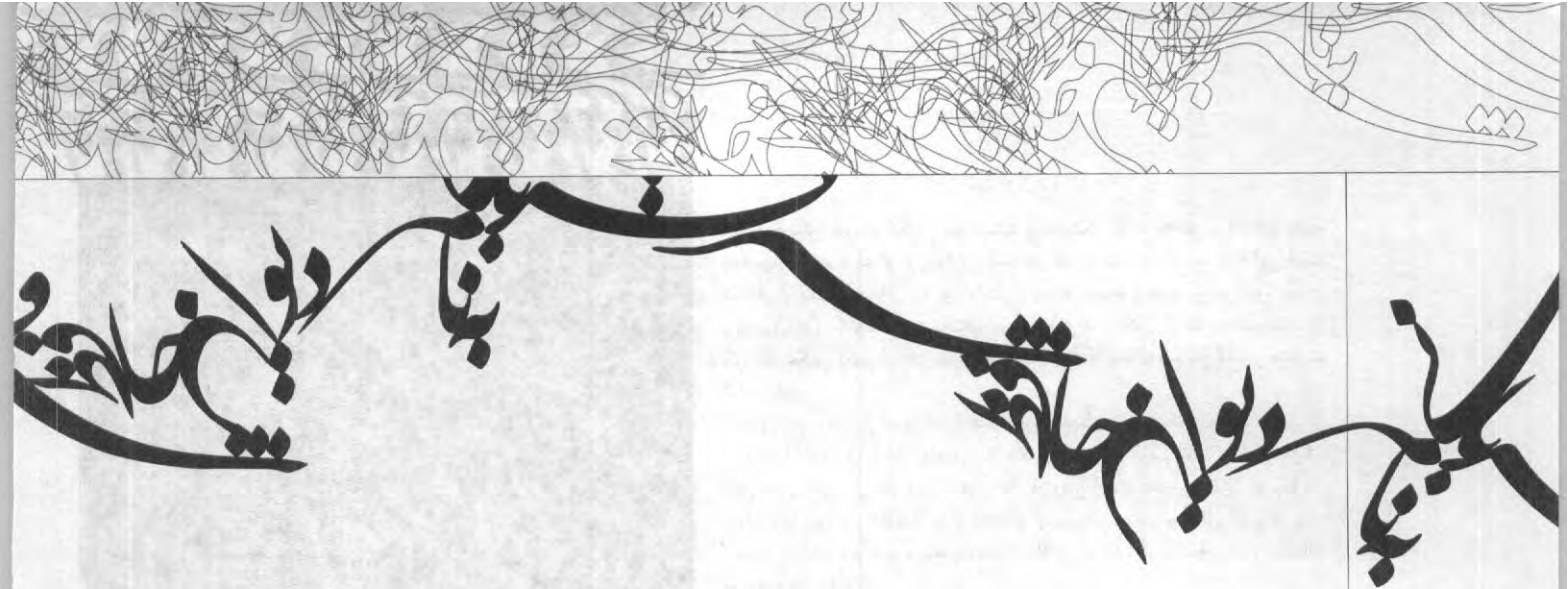
مثل صفحات بدرقه و شناسنامه و عنوان و عنوان فصل و لاتین‌نوشت و... بنا بر این، روایت عباس کیارستمی سینماگر، از حافظ شیرازی، نه کل دیوان اشعار وی و نه حتی کل غزل‌های وی، بلکه حدود یک بیستم اشعار وی را شامل می‌شود. البته، راوی این روایت، کار دیگری نیز کرده است که در نوع خود برای اولین بار صورت گرفته و آن بخش‌بندی اشعار حافظ است به هجده بخش مجزا با عناوین «عشق و شباب»، «در مدحت معشوق»، «تمنای وصال»، «نسیم بهشت»، «در رفتن جان از بدن»، «شب فراق»، «شراب تلخ»، «عیب و هنر می»، «گفت‌وگو در غیاب»، «غم عشق»، «اسرار عشق و مستی»، «پیام به معشوق»، «مژده وصل»، «شب قدر»، «هجرات»، «دریغ»، «صاحب خبر» و «مقام رضا». کتاب، علاوه بر این محتوا، یک دیباچه یک صفحه‌ای مختصر نیز دارد به قلم بهاءالدین خرمشاهی که متن آن بدین شرح است:

دیوان اشعار خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی، آن‌گونه که ما به اختصار «دیوان حافظ» اش می‌خوانیم، مختصر نیست. این کتاب شعر نه چندان پر حجم، بخشی از حافظه تاریخی ماست و حافظ بخشی از تاریخ ما. این جملات برای ادای کلمات مطمئن و ادیبانه، بی هم نیامده است. بخشی است از واگویی آنچه این کتاب کوچک، «در» و «با» تاریخ فکر و فرهنگ و ادبیات ما کرده است. دیوان حافظ، بخشی از حافظه تاریخی و فرهنگی ماست، چون اقلاد در تمام سال‌های پس از نشر آن و ایران گیر و بلکه جهان‌گیر شدنش، کشاکش‌های فراوانی را بر سر خود برانگیخته است و هر دسته و گروه را بر آن داشته تا در بازار کارزار فرهنگی خود، حافظ و شعرش را منادی اندیشه و مرام خود بخوانند و شیخ و شاب و زاهد و محتسب و رند و می و پیاله و دیگر عباراتش را، ترجمان احوال خود بدانند یا به تناسب احوال خود، ترجمانی تازه از آن‌ها ارائه دهند. آنچه صوفیان و اهل حق در آیین کتاب حافظ دیده‌اند و دریافته‌اند، با آنچه زاهدان و اهل جلوت در احوال تربیتی-

دوست هنرمندم جناب آقای عباس کیارستمی، با سلام و سپاس که پیش‌خوانی و ویراستاری گزینۀ حافظ را به من واگذار کرده‌اید، چند نکته معروض می‌دارم. راستش اول، هنوز ندیده و نخوانده به این کار بی‌اعتقاد بودم. نمی‌دانستم برجسته‌سازی و قاب گرفتن شعر حافظ (غالباً بلکه تمام مصرع به مصرع) چه پر پروازی به آن می‌دهد.

بنده حافظ‌پژوه، دست‌کم دویست بار حافظ را خوانده‌ام، ولی این بار و این جداسازی و فاصله‌گذاری و قاب‌گیری و برجسته‌سازی شما، به نحوی بود که بر عادت پتجاه ساله من و انسم - به همین مدت - با شعر حافظ غلبه کرد.





انجام دهی و هیچ‌گاه خود را طعمه مستقیم دیگران و پندار همراهی با آن‌ها قرار ندهی؛ طوری سخن برانی که گویا هم‌زبان آن‌هایی، اما آن‌ها نتوانند صرفاً به همراهی خودشان منتسب کنند و به اصطلاح امروز ما، مصادرات نمایند.

علاوه بر این همه، دیوان کوچک این خواجه، از حیث مضامین غالب در آن روزگار، جمع‌الجمعی معماگونه است؛ هم در آن از احوال فقرا و زاهدان و فقر و زهد و جلوت و خلوت آن‌ها می‌توان سراغ یافت و هم از وضع و میزان و روزگار و احوال عارفان و صوفیان و دیگر فرق؛ هم می‌توان سیمای آدم خاکی و روزگار پس از رانده‌شده‌گی‌اش از بهشت را به تماشا نشست و حسرت‌هایش را دید و هم می‌توان در دیدی خیام‌وار، دم غنیمت شمردن را و خوش بودن و امروز به فردا حواله نکردن را دید. هم تقدیر و هم انتخاب، هم اجبار و هم گزینش‌گری، هم رندی و هم ریاکاری، هم منطق عشق‌های زمینی و هم بی‌منطقی عشق ماورایی و هرچه و هرچه تناقض معماوار است که مضمون غالب در سخن بزرگان سلف وی است، در شعر این خواجه شیرازی آمده است و تدوینی نوین و نظمی تازه و رازآلود یافته است.

درست به همین دلیل است که نمی‌شود حافظ را به صورت جزء به جزء فهمید و شرح کرد. تاریخ مفصل شرح‌ها و تفسیرهایی هم که بر این کتاب نوشته شده است، به درستی گویای این کلیت است و همواره این نکته را فریاد مفسران بعدی می‌آورد که در این راه نکوشند که حافظ را به ظن خویش، تجزیه کنند که راهی آزموده و بی‌مقصد است. این حافظ، یک کلیت است و در کلیت خویش سخت منسجم و سازوار. آمیزه‌ای است از همه چیز و طرفه آنکه معمای حافظ، همین «کلی بودن» اوست و تن ندادن به تفسیرهای تکه‌پاره آدم‌های متفاوت.

با این حافظه تاریخی و حافظ تاریخ و فرهنگ، اما، چگونه باید برخورد کرد؟! این نیز نکته‌ای است درخور توجه که چه زمان راز این معما گشوده خواهد شد و فهم این راز و رمز میسر خواهد آمد. آنچه هست، تلاشی است درخور فهم همه حافظ‌خوانان و حافظ‌پژوهان سلف و خلف تا چه کنند با کتاب این خواجه رند شیرازی.



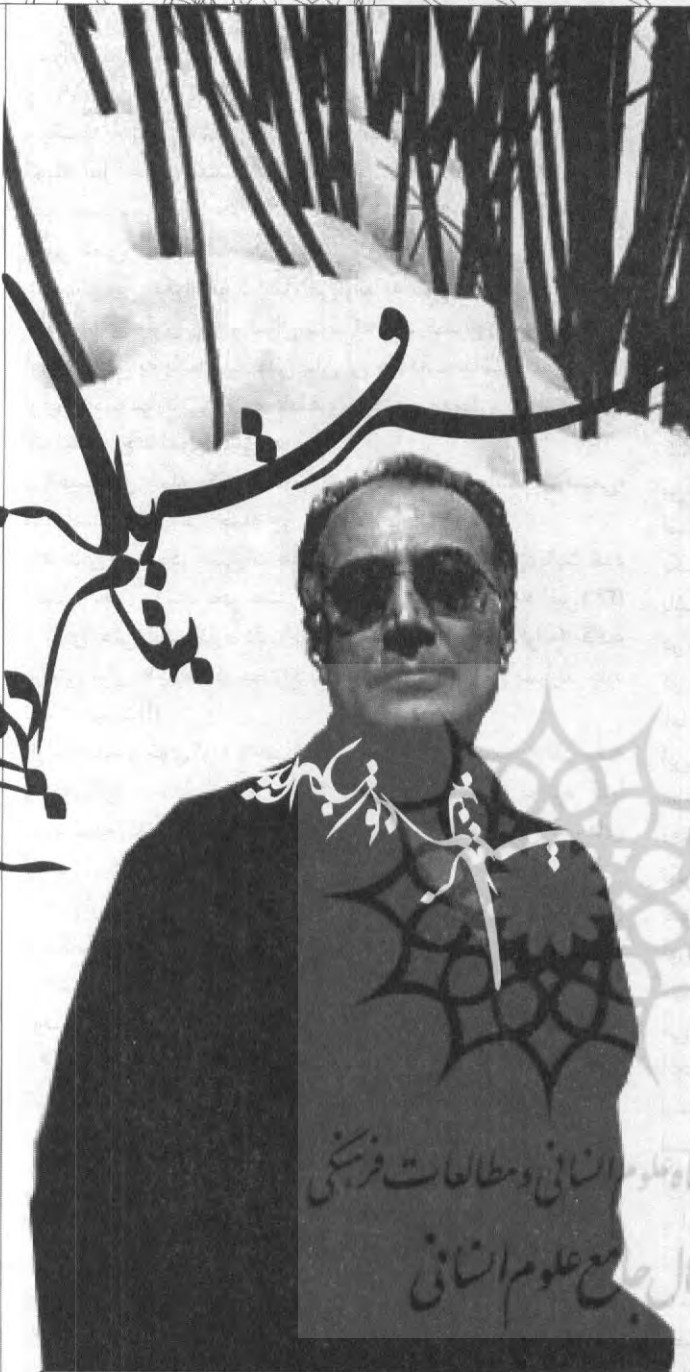
روشن‌فکرانمان، که به قطع باید آن‌ها را از طبقه روشن‌فکران متمایز دانست، در داد و ستدهای فرهنگی خود، با هر قصد و هر اعتقاد، همواره سراغی از سنت و فرهنگ گذشته گرفته‌اند و کوشیده‌اند در بساط نوآین روشن‌فکری ظاهری خود، همواره کالایی از گذشته و میراث آن

مذهبی خویش از آن برگرفته‌اند، چندان دور از هم و متناقض است که در تفسیر کمتر متنی دیده می‌شود. از پیروان و متابعان رسول (ص) نیز، آنچه اهل سنت از این کتاب برگرفته‌اند و کوشیده‌اند حافظ را پیرو سیره و سنت شیخین نشان دهند و آنچه مسلمانان شیعه در آن یافته و کوشش کرده‌اند به استمداد از آن‌ها، حافظ را شیعه اثنی‌عشری بدانند، همه و همه بخش‌هایی است از کشاکش تاریخی بر سر پانصد-ششصد غزل نه چندان بلند و شماری دیگر از ابیات ملحق به این غزلیات. از این روی، اگر دیوان این خواجه شیرازی را، که هنوز هم شخصیت و مرامش، به قول داریوش آشوری، معمای بزرگ فرهنگی ماست، بخشی از حافظه تاریخی خود می‌خوانیم، به گزافه سخنی نگفته‌ایم؛ دیوانی که هم‌سنگ قرآن و نهج‌البلاغه در هر خانه‌ای گرمای داشته می‌شود و تا سال‌هایی نه چندان دور از روزگار ما، مانند آن دو کتاب قیم، در مکتب‌خانه‌ها منبع و مرجع درس بود. طرفه آنکه در همه کشاکش‌هایی که بخش عمده و مهم تاریخ و فرهنگ ماست، هیچ‌گاه این کتاب مغضوب نبوده است. بوده است زمان‌هایی که کتب مشابه این دیوان، مغضوب اهل منبر و زهاد و... شده است؛ چون مثوی. اما کتاب شعر حافظ شیرازی، همواره آن‌چنان رازآلود و مبهم سیر کرده و حافظه فرهنگی ما را به خود مشغول داشته است که کمتر کسی توانسته است آن را در عتاب و خطاب تند زاهدان به موارد مشابه، وارد کند و از گردونه مواریث قابل اعتنای ویژه فارسی‌زبانان خارج سازد. شاید این معما که آن منتقد اهل منبر و محتسبان و شارعان و مقیدان که در شعر خویش نه‌تنها بر آن‌ها می‌تازد، حکم به حلیت‌ها و حرمت‌هایی فرامعمول قول آن‌ها می‌دهد و به صراحت از نوشیدن می و باده‌گساری و... سخن می‌راند، خود، حافظ قرآن است و روایت‌های چهارده‌گانه آن را نیز می‌داند، چندان دست و پای منتقدان را بسته که هیچ‌گاه به سر وقت تحریم و تعضیب آن نرفته‌اند. پیوندی نیز که این کتاب کوچک با مآثر قبل و معاصر خود دارد، از حیث محتوا، غنایی خاص بدان بخشیده که در میان آثار نظمی صوفیه که در قرن حافظ و قرون هم‌جوار وی غلبه محتوایی داشتند، کمتر متن منظومی، این‌سان، سراسر است در ارتباط با آن مآثر می‌توان یافت.

با این همه، این خواجه شیرازی، کار دیگری کرده که به دیوان شعرش حیثیتی یگانه بخشیده است. آن «رندی» که خود در جای‌جای دیوانش از آن سخن رانده، به گمان بسیاری، بیشتر از همه در کار خود وی ظهور یافته است. رند، در این مفهوم که آنچه را می‌خواهی بگویی و



فلسفه دیوان حافظ



را نیز بر طاق تماشا گذارند. تلاش برای ارائه قرائت‌های تازه از متون و موارث مکتوب فرهنگی، یکی از همین کالاهاست که عموماً در بساط روشن‌فکرنمایی می‌توان آن را سراغ کرد.

باشد؛ اما کارد در میان پیکر یک میراث هفتصد ساله نهادن و آن را تکه‌تکه کردن و پس آن‌گاه، تکه‌هایی از آن را به عنوان «کل» ارائه دادن، آیا می‌تواند «روایت» خوانده شود؟!

«حافظ به روایت عباسی کیارستمی»، همین است. سینماگری روشن‌فکرنا، کارد در پیکر دیوان خواجه رند شیرازی نهاده و چون شتر قربانی، از هر کجای آن قطعه‌ای کنده و در ظرف خویش نهاده و قاب کرده، در پیش چشم ما آورده است. آیا معنای «قرائت» و «روایت» و «مدرنیتی» که کیارستمی لب لباب آن را در گفته «آرتور رمبو» یافته، این است؟! آیا «مطلقاً مدرن بودن» یعنی میراث هفتصد ساله یک فرهنگ را تکه‌پاره کردن؟!!

اول ببینیم کیارستمی در این روایت چه کرده است.

اگر بخواهیم منصفانه سخن بگوییم، باید بگوییم کیارستمی با ذهنیت کاملاً شخصی، آنچه را در دیوان حافظ، خوشش آمده، در یک روایت آورده است و این روایت به‌جز سلیقه شخصی وی، بر هیچ منطقی مبتنی نیست. آنچه که وی به عنوان روایت و فراروایت از (احتمالاً) آراء طرف‌داران هرمنوتیک و فلاسفه تحلیلی دوران مدرن و پست‌مدرن نیز شنیده، هیچ ربط و نسبتی با کاری که او در مورد حافظ کرده به هم نمی‌رساند. تأویل متن، تابع منطق است و باید برای هر تأویلی منطقی از پیش تعریف شده باشد، که اصل موضوعه برای انجام آن قرار گیرد. وانگهی در تأویل متن، هدف برداشت تازه و «حذف دیدگاه‌های

مسلط بر فهم و خوانش متن» است، نه حذف بخش‌های متن برای حصول روایت تازه. این که «گزینش» بخش‌هایی از یک متن با تأویل و تفسیر تازه از یک متن، به‌گونه‌ای که خلاف‌آمد قرائت غالب از آن باشد، متفاوت است، آن اندازه بدیهی است که حتماً کیارستمی هم می‌داند.

بنابراین، وی باید بداند که کار وی، ارائه روایت تازه از حافظ نیست، چرا که روایت، واجد معنای تعریف‌شده تازه‌ای است که ما البته بر سر شرح چند و چون آن در اینجا نیستیم. پس باید در «خودبینانه‌ترین حالت، وی عنوان کار خود را «گزیده دیوان حافظ به انتخاب عباس

شیرازی و دیوان حافظ

کیارستمی» یا «گزیده‌ای از مصراع‌های دیوان حافظ به انتخاب عباس کیارستمی» می‌گذاشت، نه عنوان دهان‌پرکن و مطمئن «حافظ به روایت عباس کیارستمی».

علاوه بر این، در این به اصطلاح روایت، این راوی نشان داده است که اساساً اهلیت این کار را ندارد و در همین اندازه هم، دقت یک خواننده معمولی را نداشته است.

وقتی در گزینش حدود ۶۵۰ مصراع، راوی دو مصراع تکراری دارد:

«شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش»، که در صفحات ۱۶۳ و ۱۹۰ تکرار شده و جالب آن است که یک‌جا به شکل «شراب تلخ» و یک‌جا به شکل «شرابی تلخ» آمده است (!) و «آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است» که در صفحات ۸۸ و ۴۶۲ تکرار شده است و باز یک‌جا به شکل «اهل خلوت» و یک‌جا به شکل «اهل معنی» آمده است، جز بی‌دقتی وی، نشان از چه می‌تواند باشد؟ علاوه بر این، تکرار مورد اخیر، می‌تواند به صورت کامل، بی‌منطقی گزینش‌های راوی را زیر سؤال ببرد که یک مصراع را در دو بخش آورده و حتی به یک‌دست بودن بیان آن هم دقت نداشته است (!) از این دست موارد بی‌دقتی و غلط‌های فاحش و معمولی، در این روایت، کم نیست. چند نمونه خیلی عادی:

- «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی»، در روایت کیارستمی، شده است: «عیب می‌جمله چو گفتم...» (ص ۲۳۶).

- «بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست»، در این روایت شده است: «بحری است بحر عشق که هیچش کرانه نیست» (ص ۳۶۱) و راوی حتی این اندازه دقت نداشته است که اصلاً، «کرانه» قافیه درستی برای «چاره» در مصراع بعد، وانجا جز آنکه تن بسپارند چاره نیست، نیست (!).

«زلف‌آشفته و خوی‌کرده و خندان لب و مست»، شده است: «زلف‌آشفته و خوی‌کرده، خندان لب و مست» (ص ۵۶) و راوی محترم گویا نمی‌دانسته که شعر حافظ، از روان‌ترین و بدون سکنه‌ترین شعرهای فارسی است و حذف «و»، روانی آن را می‌گیرد.

- «من از بیگانگان هرگز ننالم»، در روایت کیارستمی، شده است: «من از بیگانگان دیگر ننالم» (!) (ص ۵۰۲)

- «می‌دوساله و محبوب چارده ساله»، در این روایت شده است: «می‌دوساله و معشوق چهارده‌ساله» (ص ۸۴)

- «کس بی‌جفای خار نچیده است از او گلی»، در روایت تازه راوی، تبدیل شده است به: «کس بی‌بالای خار نچیده است از او گلی» (ص ۲۵۰).

- «من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش»، در روایت وی شده است: «من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش» (ص ۲۳۲)

و ... این حاصل یک تورق کوتاه است و اگر این روایت تازه را کسی با دقت و حوصله درخور یک کتاب خوب و ارزنده بخواند، بسا که این اشکالات به چندین برابر برسد. بر این همه، باید افزود کج‌سلیقگی‌های راوی را در روایتش. کج‌سلیقگی‌ها و بی‌دقتی‌هایی، از این قبیل که مثلاً برخی کلمات را اعراب‌گذاری کرده و برخی را نکرده، روش واحد نگارشی ندارد (مثلاً هم «بی‌غش» دارد و هم به فاصله سه صفحه «بی‌غش»)، مشخص نیست که سرانجام به سجاوندی و نقطه‌گذاری شعر معتقد است (چنان‌که در بسیاری جاها این کار را کرده) و یا اعتقادی ندارد (چنان‌که در بسیاری جاها این کار را نکرده) و ...

بگذریم، این همه و این همه در حالی است که ویراستار و مقدمه‌نویس محترم کتاب (جناب خرمشاهی)، در پیش‌گفتار سرشار از شغف خود بر این روایت، نوشته است که: «مطمئن باشید که وظایف و ویراستارانه خود را به قاعده انجام داده‌ام و از بس کار جذاب بود، کل کار را در یک نشست خواندم، ویراستم و پیشنهادهای اصلاحی برایتان در

حاشیه بعضی صفحات نوشتم». اکنون نمی‌دانیم اگر ویراستار کتاب آن حاشیه‌ها را نوشته بود، این روایت چه رنگ و رویی داشت و، از سوی دیگر، این بی‌دقتی‌ها و اغلاط را چگونه می‌توان از حساب ویراستاری که مدعی است «وظایف ویراستارانه خود را به قاعده انجام داده»، خارج کرد؟! آن هم ویراستاری که حافظ‌شناس و حافظ‌پژوه است. بگذریم.

حقیقت آن است که نفس روایت عباس کیارستمی از حافظ، با آن اشتباهات، بی‌دقتی‌ها، کج‌سلیقگی‌ها و ... که نمونه‌های اندک و دم‌دستی آن را که حاصل یک تورق حدود یک‌ساعته است، دیدید، ارزش آن را ندارد که بخواهیم در مورد آن بحث و چون و چرا کنیم. کتاب، غیر از ارجمندی شعر حافظ، مطلقاً یک گزینش ساده‌لوحانه، بی‌دقت و بی‌ارزش است. اما آنچه این نوشته را سامان می‌دهد، سنتی است که در میان طبقه فرهیخته و تحصیل‌کرده ما، دارد رفته‌رفته به یک قاعده تبدیل می‌شود. عباس کیارستمی، حتی اگر سینماگر موفق باشد، پژوهشگر ادبیات نیست و نباید خود را مجاز به دخل و تصرف در میراث ادبی بداند. شاملو با آن همه مایه‌های ادبی و جایگاه شعری، در قرائت از حافظ، وفاداری پژوهشگرانه خود را به متن حفظ کرد؛ اما کیارستمی که نه شاعر است، نه ادیب و اساساً ربط و نسبتی هم با این عوالم ندارد، با گشاده‌دستی تمام، حافظ را تکه‌تکه کرده و منتشر ساخته است؛ آن هم آن‌سان که گویا می‌خواسته از میان مثلاً دویست دقیقه راش سینمایی، ده دقیقه فیلم تدوین کند. او حتی این اندازه دقت نکرده که کدام بخش از راش‌ها مناسب ساخت و تدوین اوست و به صورت کاملاً تصادفی، مثلاً هر جا تصویر زنی را در کادر دیده، آن را آورده است. در روایت او از حافظ، مثلاً هر جا سخن از «می» بوده، او مصراع مربوطه را آورده و در بخش عنوان‌بندی شده با «عیب و هنر می» جای داده است.

آنچه در انتشار روایت کیارستمی از حافظ شیرازی بدیهی است، آن است که راوی، هیچ گزینش ضابطه‌مند و اصولی‌ای انجام نداده است. به نظر می‌رسد در انتخاب مصراع‌ها، کیارستمی، تنها و تنها، آن‌هم شاید، مصراع‌هایی را که خود پسندیده است، برجسته‌تر دیده و آورده است. مهم‌تر آنکه، چینش این مصراع‌ها، که تکه‌تکه کردن آن‌هاست و تقسیم صورت آن‌ها به دو، سه یا چهار سطر، تابع هیچ قاعده و ضابطه عقلی، معنایی و حتی حسی نیست. نگارش شکسته مصراع‌ها، که احتمالاً با سودای «فرم‌دهی» به آن‌ها صورت گرفته، مطلقاً بی‌منطق است و این بی‌منطقی، آن اندازه زیاد است و در هر صفحه چشم در چشم خواننده می‌اندازد که آوردن مثالی از مصراع‌های منتخب راوی، به عنوان نمونه، عبث و بیهوده است. اگر کیارستمی سودای آن را داشت که برخی مضامین و کلمات را برجسته کند و آن‌ها را در موقعیت ممتازتر و مجزاتری از حیث معنا قرار دهد (یا به قول خرمشاهی قاب‌بندی کند)، چینش کلمات مصارع در هر صفحه، باید بهتر از آنچه هست می‌بود تا خواننده احساس نکند که یک ذوق غیر سلیم و کژ، این چینش را انجام داده است. به‌علاوه، کیارستمی وقتی با گشاده‌دستی اشعار حافظ را پاره‌پاره می‌کرده، ظاهراً هیچ‌گاه نیندیشیده که با تحمیل این فرم مصنوعی به محترم‌ترین کتاب فارسی‌زبانان، چه می‌خواهد بکند؟ آیا می‌خواهد صرفاً آن پُر معمول روشن‌فکر مآبانه را

داشته باشد که مثلاً یک سینماگر هم با دیوان حافظ حشر و نشر دارد و عطش روشن‌فکری خود را فروبنشانند؟ آیا حقیقتاً سودای به دست دادن روایت تازه‌ای از حافظ را داشته و ناخواسته تصویر کارش، این اندازه کز و کوژ از آب درآمده است؟ اگر هدفش این نکته اخیر بوده، آیا نیندیشیده که اساساً با این مایه از دانش ادبی، مجاز به این کار هست یا نه؟ و اصلاً وقتی پس از آن تکه‌پاره کردن کلیت‌ها، به جزئیات منتخب خود دست یافت، آیا باز نیندیشیده که مجاز هست تا این تکه‌ها را نیز، مجدداً تکه‌تکه کند و به خیال خودش، فرم شعر نو به آن‌ها بدهد؟

گفتیم که کیارستمی چون پژوهنده ادبیات نیست و با این کار نشان داد که مطلقاً دانش آن را ندارد و حتی خواننده خوب و خوش‌ذوقی هم نیست، نباید چنین خرده‌گیری‌هایی بر او کرد و توقعی، مثلاً چنان که از بیضایی به عنوان یک پژوهشگر فرهنگی داریم، از او داشت. وانگهی در این وضعیت فرهنگ و هنر کشور، که کشورهای خارجی شخصیت‌های بزرگ و صاحب‌نام تاریخ ادبیات را به نام خود مصادره می‌کنند، عجیب نباید باشد که این شبه‌روشن‌فکر نیز، خود را، به هر حال، از خارجی‌ها محق‌تر دانسته است. بگذار کیارستمی با این نمونه دانش غنی ادبی‌اش (!)، آن گونه که خود گفته، سر وقت سعدی و... هم برود و روایت‌های تازه از آن‌ها به دست دهد.

باری، درباره راوی‌ای که حتی نتوانسته برای فصل‌های روایت مدرنش، اقلماً چند عنوان مدرن پیدا کند و عبارات کلیشه‌ای چون «عشق و شباب» و «مدحت معشوق» و «صاحب خیر» و «گفت‌وگو در غیاب» را برای نام‌گذاری روایت «مطلقاً مدرن» اش برگزیده، گفت‌وگو بی‌ثمر است. عتاب و خطاب سخن با آنان است که مجوز نشر این روایت‌های ساده‌انگارانه، می‌دهند.

□

در معرفی روایت کیارستمی در اول این نوشته، متن کامل مقدمه بهاءالدین خرمشاهی را آوردیم. خرمشاهی، اقلماً اگر در ترجمه تاریخ فلسفه و کارهای فلسفی‌اش با خوش‌اقبال رویه‌رو نشد و نتوانست با خطاهایی که در آن حوزه‌ها داشت، نامور شود، در دو حوزه، فردی نامور، مطلع و صاحب‌فضل است: قرآن‌پژوهی و حافظ‌پژوهی. اما نمی‌دانم به کدام اعتبار، فردی چون وی، آن سخنان را در مقدمه این کتاب آورده است. روزگاری همین «دوستان کیارستمی»، در نقد «حافظ شاملو»، که تازه وفادار به متن بود، تندترین حرف‌ها را گفت. از جمله، این فراز که: «حافظ شیراز شاملو را که باز می‌کنید، نخستین چیزی که نه چشم و نه عقلمان می‌پذیرد، زیر هم چاپ شدن مصراع‌هاست، به شیوه شعر نو و به بهانه اینکه ضرورت نقطه‌گذاری چنین ترتیبی را ایجاب می‌کرده. یعنی اینکه یک بدعت، بدعتی دیگر را به بار آورده.» (ذهن و زبان حافظ/ص ۲۱۷). اکنون باید بیرسیم که چه شده است که خرمشاهی که حافظ شاملو را «جوان‌فریب‌ترین»، «خام‌دستانه‌ترین»، «بی‌روش‌ترین» و «بی‌مبناترین» روایت ذوقی و سلیقه‌ای از حافظ می‌دانست، با چرخشی فاحش می‌نویسد: «بنده حافظ‌پژوه، دست‌کم دوستان بار حافظ را خوانده‌ام، ولی این بار و این جداسازی و فاصله‌گذاری و قاب‌گیری و برجسته‌سازی شما، به نحوی بود که بر عادت پنجاه ساله من و انسم - به همین مدت - با شعر حافظ غلبه کرد» و: «حاصل کار شما، یک تنوع هنری مهم در کار و بار شعر و حافظ‌پژوهی است»، و: «از بس

کار جذاب بود، کل کار را در یک نشست خواندم». این عبارت‌ها، از خرمشاهی بعید و بلکه عجیب نیست؟! آیا سودای نشر و فروش حافظ، او را و مؤسسه فرزانه را گرفته است؟! آیا اعتبار نام و عنوان سینمایی کیارستمی او را مسحور ساخته؟! وقتی این تصویر کز و کوژ از حافظ، به زعم معمولی‌ترین خوانندگان، روایتی خنده‌آور و در خوش‌بینانه‌ترین حال، روایتی بسیار معمولی است، چه چیزی حس تحسین و اعجاب خرمشاهی را برانگیخته است؟! دشوار است که در این زمینه قضاوت کنیم. خاصه آنکه «فرزان روز» که خرمشاهی مسئول آن است، نام‌های بزرگی را در جمع اعضای اصلی هیئت‌مدیره تصمیم‌گیر خود دارد: خرمشاهی، کامران فانی، داریوش شایگان، فرهنگ بشارت، تورج اتحادیه، گلی امامی و... و پیش از این (به قول خرمشاهی) در کار و بار حافظ‌پژوهشی، چندین کتاب به قاعده منتشر کرده است: «حافظ جاوید»، «شرح دشواری‌های حافظ»، «حافظ و عرفان ایرانی»، «فرهنگ واژه‌های ایهامی حافظ» و... و نیز بیش از پنجاه نشست تخصصی روشن‌فکری، ادبی و فرهنگی برگزار کرده: با حضور آدم‌های مهم و صاحب‌نام هر رشته. چگونه است که خرمشاهی، حافظ به روایت کیارستمی را منتشر می‌کند؟! بر اساس چه قاعده و نگرشی؟! سودای نام کیارستمی؟! سودای فروش و بازار خوب به اعتبار نام کیارستمی و رسیدن به چاپ‌های چندم و چندم که دوتای آن ظرف چند ماه محقق شده است؟! سودای مدرن نشان دادن خود؟! نمی‌دانیم و دشوار است که سخنی بگوییم و قضاوتی بکنیم.

مقدمه خرمشاهی بر حافظ کیارستمی، مرا به یاد جمله‌ای از نامه معروف «چارلی چاپلین» به «جرالدین» دخترش انداخت؛ آنجا که می‌نویسد: «بگذار حقیقتی را با تو بگویم: مردمان روی زمین استوار، بیشتر از بندبازان روی ریسمان‌های ناستوار، در معرض سقوط‌اند». آیا تأیید این تکه‌پاره شعر حافظ از سوی خرمشاهی، که بر زمین استوار حافظ‌پژوهی، از همه نام‌دارتر بود، سقوط هولناک وی نیست؟ آیا جوابی برای این کار وجود دارد؟ فردا که همین تکه‌پاره به مدد ناموری سینمایی کیارستمی، به عنوان «دیوان حافظ» به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر شود و خوانندگان آن، ندانند که این چیزی جز یک گزینش مخدوش، ساده‌لوحانه و ساده‌انگارانه از دیوان حافظ نیست؟! تردیدی نیست که این سقوط، برای بندبازی چون کیارستمی مهم نیست، اما برای خرمشاهی و شورای کتاب ارشاد، که مجوز چنین نشری را (اقلماً و قدماً) صادر کردند، سقوط بزرگی است. خوب که می‌نگری می‌بینی که آن «مطلقاً مدرن بودن»، «مطلقاً سقوط کردن» بوده است، به هر سودا، اعتنا و ادعایی که باشد.